

## نام‌ها و یادها

نام نیکوگر بماند ز آدمی      به کز و ماند سرای ز رخسار  
سعدی



### نوجوان باهوش



میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک بار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا ببرد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می فهمد». قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان».

میرزا ابوالقاسم لخطای ملکت کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است  
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لجه‌ی خاصی گفت: «فوق العاده است».

پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟»

آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه‌ی شما...»

وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز استعداد بی‌ظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده‌ی درخشانی برای او می‌بینم». آری قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی کشورداری و سیاست شد.

## آشپز زاده‌ی وزیر

هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باغ را می‌شکست. برف به آرامی می‌بارید. صدای کلاغ‌ها گوش محمدتقی را آزار می‌داد؛ صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می‌شنید.



روزهای زیادی بود که محمدتقی سینی غذا بر سر می گذاشت و فاصلهی آشپزخانه تا مکتب خانه را یک نفس طی می کرد. غذا را به اتاق می برد؛ پشت در می نشست و به بهانه ی بردن ظرف ها، به گفته های استاد گوش می سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده ها را بر کاغذ ذهن می نوشت و در دل تکرار می کرد.

حاصل ماه ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن، دانش دست و پا شکسته ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود.

باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ های سبز، زیر نور گرم خورشید

می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد (ص) بود و قائم مقام فراهانی، مہمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی به جای پدر، سینی شربت را برای مہمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا طرف‌ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد وضع درس بچہ‌ها را می‌پرسید که استاد گفت: «بچہ‌ها با استعداد هستند». محمد تقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بکنیم». محمد تقی خوش حال شد. قائم مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بلو بیستم محمد! کاشف الکحل که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه‌ی چشم به علی خیره شد.

علی گفت: «من بگویم؟»

— بلو، تو بگو!

— معلوم است، ابن سینا.

نگاہ تأسف بار قائم مقام چرخید روی برادرزاده‌اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الکحل...» و سکوت کرد و به سرش کوبید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سؤال را می‌دانست اما می‌ترسید بگوید. لب‌گزید و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچہ آشپز را ثابت کنم». این بود که سینی را کنار نهاد و جلورفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»

قائم مقام نگاهش کرد. همه‌ی سرها به طرف او برگشت.

— بگو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی».

چشم‌های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!»

قائم مقام رو به بچه‌ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟»

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده‌ی ما را اینس و مونس شد»

و این بار هم چون هر کدام از بچه‌ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه‌ی چشم‌ها به

دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است».

جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند.

محمد تقی، سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان به مقام صدراعظمی برسد و لقب

امیرکبیر بیابد و منشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.

## گریه‌ی امیر

میرزا تقی خان امیرکبیر از مردان نادر تاریخ ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ ه.ق،

در هزاده‌ی فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیر داستان‌های بسیار بر

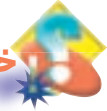
سربازان هاست.

در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک برنامه‌ی آبله‌کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط ۳۳ نفر آبله‌کوبیده‌اند. امیر سخت نگران شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدر گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله‌کوب فرستادیم». مرد با اندوه فراوان گفت: «جناب امیر، گفته بودند که اگر آبله بکوبیم، بچه جن زده می‌شود!»

امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!» چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچه‌اش مرده بود. این بار امیر دیگر توانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل مردم ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتاب‌خانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند.»



- ۱- سوالات قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟
- ۲- ویژگی های مشترک امیرکبیر و قائم مقام فراهانی چیست؟
- ۳- خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟
- ۴- .....

## دانش های زبانی و ادبی



### نکته ی اول

به گروه واژه های زیر توجه کنید :

صدای استاد، حفظ اشعار، شعر سعدی، آینده ی درخشان، پسر کوچک  
یکی از راه های گسترش واژه ها در زبان فارسی، اضافه کردن واژه ها به یکدیگر است که این  
کار معمولاً با یک کسره صورت می گیرد.

هرگاه بخواهیم برای کلمه ای توضیح بیش تری بیاوریم و یا ویژگی های آن را بیان کنیم، واژه  
یا واژه هایی را به آن کلمه می افزاییم.

مثال : شعر ← شعر سعدی

آینده ← آینده ی درخشان

همان طور که در مثال های بالا می بینید، واژه های «سعدی» و «درخشان» درباره ی کلمات  
قبل از خود (شعر و آینده) توضیح بیش تری می دهند.

اکنون به این دو دسته کلمه، کلمه ی دیگری اضافه کنید.

– دست، گوش، چراغ

– آهو، دریا، خانه

اکنون بگوئید چه تفاوتی با همدیگر دارند، چرا؟

### نکته ی دوم

در سال گذشته، با برخی از انواع نوشته مانند نامه، خاطره، سفرنامه و... آشنا شدیم.



گاهی نویسندگان برای ثبت رویدادها، خاطرات و احوال زندگی خود و دیگران، آثاری را پدید می‌آورد که معمولاً منبع خوبی برای شناخت تاریخ زندگی افراد و سرگذشت آن‌هاست. به این نوع نوشته، شرح حال می‌گویند.

آیا تاکنون شرح حال کسی را خوانده‌اید یا تصمیم گرفته‌اید که شرح حال خود را بنویسید؟ شرح حال نویسی یکی از انواع نوشته است که نه تنها ما را با زندگی دیگران آشنا می‌سازد، بلکه بسیاری از مسائل تاریخی، اجتماعی، جغرافیایی و فرهنگی روزگار نویسنده را روشن می‌کند. شرح حال به دو گونه نوشته می‌شود:

۱- اگر نویسنده شرح حال خود را بنویسد، به این نوع شرح حال نویسی، «زندگی‌نامه‌ی خود نوشته» یا **اتوبیوگرافی** می‌گویند.

۲- اگر نویسنده شرح حال شخص دیگری را بنویسد، به این نوع نوشته **زندگی‌نامه یا بیوگرافی** می‌گویند. در شرح حال نویسی پرداختن به جزئیات و توصیف درست حالت‌ها و ویژگی‌های رفتاری، نوشته را دقیق‌تر، شیرین‌تر و تأثیرگذارتر می‌کند.

برخی افراد وقایع و حوادث هر روز را برای خود یادداشت می‌کنند. بعضی از این یادداشت‌های روزانه به زندگی‌نامه، داستان و حتی فیلم سینمایی، تبدیل شده است.

## کار گروهی



۱- شرح حال یکی از شخصیت‌های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه‌ی خود را در گروه بررسی کنید.

۲- به هریک از کلمات زیر، پنج واژه اضافه کنید و ترکیب‌های جدید بسازید.  
کوه

دانشمند

زندگی‌نامه

۳- «آشپز زاده‌ی وزیر» یا «نوجوان باهوش» را در کلاس نمایش دهید.

۱- با افزودن کسره و کلمه‌ای دیگر به هریک از واژه‌های زیر، گروه کلمات جدید بسازید.

کاشف	حرم
دریا	حکمت
لهجه	طراوت

۲- با گروه کلمات زیر جمله بسازید.

مشهد مقدّس	مکت کوتاه
شعر فوق العاده	قصیده‌ی سعدی

۳- یکی از وقایع مهمّ یک ماه اخیر را در یک بند بنویسید.

۴- زمان افعال جمله‌های زیر را به مضارع برگردانید.

- برف به آرامی می‌بارید.
- غذا را بر سر سفره گذاشتم.
- شعرها را به حافظه سپرده بودیم.
- شاید گلستان سعدی را خوانده باشی.

۵- انشا: .....

- یکی از راه‌های مناسب شرح حال نویسی، طرح پرسش‌هایی درباره‌ی موضوع و پاسخ به آن‌هاست.

- مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ها و شرح حال‌ها و آثار بزرگان، یکی از راه‌های تقویت شرح حال نویسی است.

### قلم سحر آمیز

جنگ چالدران با همدی مقاومت دلیرانه‌ی شاه اسماعیل و سربازانش به شکست انجامید. کمال‌الدین بجزاد همراه شاه اسماعیل بود. یکی از سرداران، زخمی شده بود. کمال‌الدین بجزاد همراه با شاه محمود نیشابوری او را به غاری در آن نزدیکی رساندند.

غار، تاریک و نمناک بود. قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزید و از روی توده‌ای آهکی که از سقف آویزان بود، پایین می‌آمد و از نوک آن به کف سنگی غار می‌چکید. باریکه‌ای از نور خورشید به داخل غار می‌تابید و فضا را روشن می‌کرد. کمال‌الدین تکه‌چوب نیم‌سوخته‌ای برداشت و روی دیوار غار، تصویر مرغی را کشید که رو به سقف غار اوج گرفته بود. شاه محمود و سردار زخمی، مرغ را نگاه کردند. کمال‌الدین زیر تصویر با خط خوش نوشت:

ای همد صبا به بامی فرست  
بگر که از کب به کب می فرست  
حیف است ظایر می چو تودر خاکدان غم  
زین جا به آشیان وفا می فرست

سردار لجن‌زد، آرام شد و زیر لب شعر حافظ را زمزمه کرد.

شعر و نقاشی، کار خود را کرده بود. کمال الدین بجزاد به سردار نزدیک شد و پارچه را از روی زخم وی گشود.

سردار گفت: «آفرین بر قلم سحرآمیزت! من درد را فراموش کردم. نقاشی تو طیب زخم های ماست.»

## دو نامه

سید جمال آرام و قرار نداشت. گاه در مصر بود، گاه در استانبول، گاه در افغانستان و گاه در هند. همه جا مردم را به آگاهی و مبارزه با استعمار و بیدادگری دعوت می کرد. این روحانی پرشور به انگلیس که رسید، زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموخت تا به این زبان سخنرانی کند و با اندیشمندان آن ها به گفت و گو بنشیند. در فرانسه به فرانسوی می نوشت و در مصر به عربی سخنرانی می کرد.

این ایرانی پرشور وقتی نیرنگ استعمار را در کشورش دریافت، نامه ای به مرجع تقلید شیعیان، میرزای شیرازی، نوشت تا تنباکو را تحریم کند.

میرزای بزرگ این مرجع شجاع و بزرگوار، سرانجام، فتوای تاریخی را صادر کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم، الیوم ... استعمال توتون و تنباکو، در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است.»

دو نامی سید جمال الدین اسدآبادی و میرزای بزرگ، کار خود را کرده بود:  
 قلیان‌ها شکسته شد؛ تنباکو تحریم شد؛ شاه به تنگنا افتاد و توطئه‌ی انگلیس شکست خورد.



- ۱- سید جمال الدین اسدآبادی در چه زمینه‌هایی استعداد داشت؟
- ۲- چه رابطه‌ای بین شعر حافظ و نقاشی کمال الدین بهزاد بود؟
- ۳- چرا روحانیت و چهره‌های علمی - فرهنگی تأثیر بیش‌تری در جامعه دارند؟
- ۴- .....

## دانش‌های زبانی و ادبی



### نکته‌ی اول

به زمان فعل‌های جمله‌های زیر دقت کنید:  
 - ایشان زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموختند.  
 - قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزیدند و بر کف غار می‌چکیدند.  
 همان‌طور که می‌بینید، زمان فعل‌ها در جمله‌ها، انجام کاری در گذشته را نشان می‌دهند.  
 جدول زیر ساخت فعل‌ها را نشان می‌دهد.

پیشوند	بن	شناسه	فعل	نوع ماضی
-	آموخت	ند	آموختند	ماضی ساده
می	چکید	ند	می‌چکیدند	ماضی استمراری
می	لغزید	ند	می‌لغزیدند	ماضی استمراری

می‌بینیم که هر دو نوع فعل ماضی، بن و شناسه دارند؛ با این تفاوت که در ماضی استمراری، پیشوند «می» به بن فعل افزوده می‌شود، به بیان دیگر، برای ساخت ماضی استمراری به ابتدای ماضی ساده، «می» اضافه می‌کنیم.

### نکته‌ی دوم

سال گذشته با انواع نامه، مانند نامه‌های دوستانه و خانوادگی و رسمی و اداری آشنا شدید. نیز آموختیم که چه نکاتی را در ارسال نامه از طریق پست رعایت کنیم. بخشی از ادبیات ملت‌ها، نامه‌هایی است که نویسندگان بزرگ یا شخصیت‌های مشهور نگاشته‌اند. این نامه‌ها در تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی بسیار مؤثر بوده‌اند؛ مثلاً نامه‌های پیامبر (ص) به پادشاهان و سران کشورها، نامه‌ی حضرت سلیمان (ع) به ملکه‌ی سبا که هددهد آن را به یمن رساند و نامه‌ی امام خمینی (ره) به رهبر شوروی.

این نامه‌ها گذشته از پیام، دارای زیبایی و گیرایی خاص بوده‌اند. برخی از این نامه‌ها، بسیار کوتاه و مختصر بوده‌اند اما تأثیر بسیاری داشته‌اند. برای این که نامه‌ی زیبا و تأثیرگذار بنویسیم، چه مواردی را باید رعایت کنیم؟

## کار گروهی



- ۱- درباره‌ی تأثیر دو نامه‌ی میرزای شیرازی و سیدجمال، گفت و گو کنید.
- ۲- درباره‌ی یکی از نامه‌های مشهور و تاریخی که خوانده‌اید یا شنیده‌اید، گفت و گو کنید.
- ۳- چهار نمونه فعل ماضی ساده و ماضی استمراری مثال بزنید و درباره‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های آن گفت و گو کنید.



## آقا مهدی

باران بند آمده بود اما هنوز از ساقه‌ی علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب شده بود. عکس آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدها آینه‌ی شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانه‌ی توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی برآق همه‌جا پراکنده بودند. چند تا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آن‌ها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شِلپ شِلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی‌ات را بگیر...!»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبهه‌ی جنگ بودند. بیش‌تر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آن‌ها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتی سنگ پر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیرهوایی بلند شد و زمزمه‌ی «یا مقلب القلوب» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی...!

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»های سفره‌ی هفت‌سین، یکی یکی غیبتشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنیزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم‌کم ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.





فرماندهان گروهان‌ها و گردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فرمانده لشکر بروند و سال نو را به او تبریک بگویند. همه جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبیده فرو می‌رفتند. روی سنگر فرمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند. جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آن‌ها تبریک گفتند. آن‌ها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فرماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آن‌ها که قدی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرده به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه‌ی ترکی پرسید: «این‌ها چیست»؟

بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است»!

مرد قد کوتاه همین‌طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت: «آخر برای

چی»؟

و بعد بدون این که منتظر جواب کسی شود، «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر داخل شد. پشت سر او، بقیه هم یکی یکی سرها را خم و بند پوتین‌ها را شُل کردند. از سفره‌ی هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پر از نامه در وسط سنگر پهن شده بود. آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و مهمانان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آن‌ها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «این‌ها عیدی ماست، بچه‌های دانش‌آموز فرستاده‌اند!»

همه یک صدا پرسیدند: «از کجا؟»

آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آن‌ها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه‌جا! همه جای ایران سرای من است.»

بعد یکی از نقاشی‌ها را که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت: «ببینید چه بلایی سر دشمن آورده است!»

هوایمایی شبیه یک هندوانه‌ی بزرگ با دو بال کوتاه درحالی که هنوز چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه‌ی تخم‌مرغ روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد! سربازان دشمن مثل مهره‌های شطرنج، لابه‌لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ، حسایی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقاشی، پسرکی بسیجی پرچم سبز رنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هوایما بالاتر زده بود و اطراف میله‌ی آن پر از گل و سبزه بود.

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش‌آموزان درست کنیم. برای همین رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام، نقاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند.»

چند ساعت بعد، نقاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرها، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آن‌ها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آن‌ها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آن‌ها پشتیبان ماست.»

## فرصتی برای اندیشیدن



- ۱- در دوران دفاع مقدّس، دانش‌آموزان چگونه نقش خود را ایفا می‌کردند.
- ۲- دو متن روان‌خوانی «آقا مهدی» و «شوق آموختن» را با هم مقایسه کنید.

# فصل هفتم

## سرزمین من

چو ایران نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد  
فردوسی



## ای وطن

ایران، سرزمینی بزرگ و عزیز و شکوهمند است. سرزمینی که دین و زبان و فرهنگ و جسم و جان من و تو در آن پرورش یافته و اکنون پاره‌ای از پیکره‌ی ماست. اگرچه در طول تاریخ، ستم‌ها و گزندهای فراوانی دیده، اما هرگز ایمان، عزت و اراده‌ی استوار خود را از دست نداده است.

میهنی که در دوران دفاع مقدس، سخط‌های تلخ و شیرین بسیاری را به چشم دیده و گرمی خون دلاوران را بر پیکر خود احساس کرده است و شهدای بسیاری را در دل خود جای داده و



از گستاخی‌ها و بی‌رحمی‌های دشمن، خون دل‌ها خورده است.

در دوران جنگ تحمیلی، خیل عظیم نوجوانان و جوانان بسیجی و جان‌برکفان ارتشی و سپاهی، در این منطقه، کرخه را به بنیانی استوار و سدی نفوذناپذیر و پایدار در برابر هجوم و حشیزیان صدّام و حامیان امریکایی او، تبدیل کرد.

در آن ایام که دشمن، از آسمان و زمین، آتش بمب و موشک بر سر مردم بی‌گناه این سرزمین فرو می‌ریخت، ایران سرفراز هرگز رنگ نباخت و بر خود نلرزد و جنب و جوش خود را رها نکرد؛ پابرجا ماند و درس پاکی و پایداری و پاسداری را به انسان‌های آزاده و دل‌زنده‌ی جهان آموخت.

آری، در دوران دفاع مقدّس، جوانان مؤمن و سربازان شجاع این ملت در برابر تازش دشمن، به لطف پروردگار مهربان، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند و پس از پایان جنگ تحمیلی، همت و تلاش همین سربازان سربلند و دلادوران رشید، با علم و دانش و تخصص و تعهد در آمیخت، تا حافظ آبروی این سرزمین آسمانی و بی‌انگرسکوه فکر ایرانی باشد.

امروز نوجوانان شاداب و باایمان و جوانان سرزنده و پاک‌آیین میهن اسلامی، همانند قتل استوار و پایدارند که مایه‌ی عزت و افتخار نسل‌های امروز و فردایند و سیمای وطن را به زیور و شکوه خلّاقیت و نوآوری می‌آرایند و به لطف خداوند بزرگ در همه‌ی عرصه‌ها و میدان‌ها پرچم ایران اسلامی را با سرود سرفرازی و آزادمنشی بر خواهند افراشت.

\*\*\*

ای وطن، ای دل مرا ماوا  
 ای وطن، ای تو نور و ماهمه چشم  
 ای وطن، ای تو جان و ماهمه تن...  
 نکته‌ای کویمست که گر شنوی  
 شاد، مانی به جان و زنده به تن  
 آدمی را چو هفت مهر به دل  
 نبود کم شمار از اهریمن:  
 عزت و خاندان و مال و وطن  
 مهر ناموس و زندگانی و دین  
 مرده زان خوب‌تر به باور من  
 و آن که حب وطن نداشت به دل  
 ادیب الممالک فراهانی



دریغ است ایران که ویران شود  
 کُنا م پلنگان و شیران شود

- ۱- در متن درس، سرزمین ایران با چه ویژگی‌هایی توصیف شده است؟
- ۲- درباره‌ی ارتباط حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» با محتوای درس، توضیح دهید.
- ۳- به نظر شما برای عزّت و سربلندی ایران اسلامی در عرصه‌های جهانی چه باید کرد؟
- ۴- .....

## دانش‌های زبانی و ادبی



### نکته‌ی اوّل

همان‌طور که در درس‌های پیش خواندیم، واژه‌ها از نظر ساخت بر دو دسته‌اند: ساده و غیرساده. به واژه‌های زیر توجه کنید.

غیرساده		ساده
مرکّب	مشتق	
ایران‌پژوه	ایرانی	ایران
خوش‌بیان	بیانگر	بیان
باغ‌دار	باغبان	باغ
پاک‌آیین	ناپاک	پاک

همان‌طور که در جدول می‌بینید، کلمه‌های ساده، یک جزء و کلمه‌های غیرساده، بیش از



یک جزء دارند.

ایرانی ← ایران + ی

ایران پژوه ← ایران + پژوه

کلمه‌های غیر ساده بر چند نوع اند. دسته‌ی اول کلماتی هستند که از یک جزء معنادار و یک یا چند «وند» تشکیل شده‌اند. به این گونه واژه‌ها **مشتق** می‌گویند:

بیانگر ← بیان + گر

جزء معنادار بسوند

دسته‌ی دوم کلمات غیر ساده، واژه‌هایی هستند که بیش از یک جزء معنادار دارند و دارای وند نیستند. این نوع کلمات، **مرکب** نامیده می‌شوند:

پاک آیین ← پاک + آیین

جزء معنادار جزء معنادار

نکته‌ی دوم

به این بیت توجه کنید.

ممر ناموس و زندگانی و دین      عزت و خاندان و مال و وطن

همان گونه که می‌بینید، حرف «ن» در بیت تکرار شده است. **تکرار یک یا چند حرف** در شعر گاه باعث زیبایی‌تر و خوش‌آهنگ‌تر شدن شعر می‌شود. به نمونه‌ی زیر توجه کنید:

خیزید و خیز آرید که بشکام خزان است      باد خنک از جانب خوارزم وزان است

(مثنوی)

شاعران و نویسندگان با **تکرار حرف و واژه** بر زیبایی و تأثیر سخن خویش می‌افزایند.

## کار گروهی



- ۱- درباره‌ی زیبایی‌ها و جاذبه‌های شهر و استان خود گفت‌وگو کنید.
- ۲- تکرارهای زیبای شعر درس را پیدا کنید و درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنید.
- ۳- درباره‌ی اهمّیت و ویژگی‌های مناطق جنگی در دوران دفاع مقدّس گفت‌وگو کنید.

- ۱- چهار کلمه‌ی مهمّ از درس بیابید و برای هر کدام، یک متضاد و یک مترادف بنویسید.
- ۲- با مراجعه به دیوان اشعار یکی از شاعران، چند بیت بیابید که در آن‌ها حروف و واژه‌ها تکرار شده باشد.
- ۳- بیت سوم و چهارم شعر درس را در سه سطر توضیح دهید.
- ۴- از متن درس، چهار واژه‌ی ساده و پنج واژه‌ی غیرساده (مشتق و مرکّب) بیابید و بنویسید.
- ۵- امروزه، نوجوانان میهن، برای حفظ روحیه‌ی مقاومت و ایستادگی همراه با شادابی و پاک‌دلی، چه وظایفی دارند؟ یک بند (در پنج سطر) بنویسید.
- ۶- املا .....

– در نوشتن املا دو کلمه‌ی «مأمور» و «معمور» را نباید با هم اشتباه کرد. «مأمور» به معنای کسی است که امر یا فرمانی را اجرا می‌کند ولی «معمور» به معنای آباد شده است.

– یکی از راه‌های تقویت املا، پرورش مهارت خوب گوش دادن است.

## آداب مطالعه (۲)

برای مطالعه‌ی موفق و شایسته، آدابی را باید رعایت کنیم که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

– هنگام بی‌نشاطی، خستگی، خواب‌آلودگی، گرسنگی یا سیری بیش از حد، خشم، آشفتگی فکر، غروب آفتاب، نور کم یا شدید، هوای آلوده و پر گرد و غبار مطالعه نکنید.

– هنگام نوشیدن، خوردن، دراز کشیدن، راه رفتن، گوش دادن به رادیو و حرف‌های دیگران، نگاه کردن به تلویزیون و صحبت کردن با دیگران به مطالعه نپردازید.

– از عادت‌هایی مانند حرکت دادن پا، بازی کردن با مو، ناخن و جوش صورت در هنگام مطالعه خودداری کنید و به‌جای این عادت‌ها، خود را به «مطالعه» عادت دهید.

– مطالعه‌ی کتاب را ناتمام نگذارید و در صورت ناتمام ماندن مطالعه، جای آن را مشخص کنید.



۱-

۲-

۳-

۴-.....

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل

نکته‌ی دوم

کار گروهی



..... انشا : -

..... -

..... -

### مادر

کمال الملک، نقاش عصر قاجار، به میهن خود، ایران، علاقه‌ای خاص داشت و این را اغلب نزدیکان او نوشته‌اند. حسنعلی وزیری درباره‌ی کمال الملک نوشته است:

«کمال الملک، بسیار مهربان بود. او به قدری نسبت به مادر خود مؤدب و فروتن بود که توجّه هر بیننده و شنونده‌ای را جلب می‌کرد. منظره‌ی ملاقاتشان تماشایی و حیرت‌افزا و پُرپند بود. برخلاف فرزند، مادر کوتاه قامت و فوق العاده پیر و ناتوان بود. هر وقت می‌دیدم که آن مرد قوی و بلند قامت در مقابل این وجود ناتوان و شکسته، به حالت ادب، دست به سینه و با شرم صحبت می‌کند، لذت می‌بردم.

مادر مجبور بود سر را به آسمان بلند کند تا با طفل خود سخن بگوید و پسر رشیدش همیشه سر را خم می‌کرد تا بتواند با مادر صحبت کند. هنگام جدا شدن، مخارج زندگیشان را با شرم تقدیم می‌کرد و دستی به ادب به دامن مادر می‌کشید و نوازشش می‌کرد و اجازه‌ی رفتن می‌خواست. این منظره همیشه در خاطر من جلوه‌گر بود.

روزی در اتاقش رفقای صمیمی و پر حرارت، جنجالی [به پا] کرده بودند. پیش آمد مهمتی در ملک رخ داده بود، همه از سیاست و وطن صحبت می‌کردند و به اظهار عقیده می‌پرداختند.



یکی می‌گفت مقصود از [وطن دوستی] آبادی ملک است؛ به هر وسیله که می‌خواهد باشد. دیگری معتقد بود که نتیجه‌ی خوب ندارد. جمعی شکوه و شکایت از خود داشتند و تمام خرابی را به کردن ایرانی می‌انداختند و... جنال [هر لحظه] طولانی و پیچیده‌تر می‌شد. همیشه مسائلی که بین جمعیت بحث می‌شود، همین‌طور است. تشتت آرا و اغراض گوناگون و نظریات ناموافق نتیجه‌ی خوب نمی‌دهد....



کاسه‌ی صبر «کمال» لبریز شد [مخصوصاً این که عده‌ای پیوسته از اروپا تعریف می‌کردند و از ایران بد می‌گفتند]. کمال میزبان بود و صاحب‌خانه؛ لذا نمی‌خواست در اتاقش کسی از او رنجیده شود و هم‌چنان در التهاب، مطالب را تحمل می‌کرد. سرانجام، سر بلند کرد و گفت: «من مادر پیری دارم که او را فراوان دوست می‌دارم و احترام و نگاهبانی‌اش را وظیفه‌ی خود می‌دانم. این دوستی فراوان و وظیفه‌ی نگاهبانی به‌طور طبیعی و به‌مرور در من ایجاد شده است. با شیر، درون من آمده و با جان به در می‌رود و هیچ چیزی جایش را نمی‌گیرد. یک عمر انس،

هزاران نمونه عشق و محبت شب و روز، دیدار و خاطرات فراوانی که از او دارم، رمزی در دل من ایجاد کرده است که با هیچ زیبایی و تجمل و هزاران رُحمان دیگر، قابل معاوضه و معامله نیست. تمام ایرادها و نواقصی را که شما در این یک ساعت به وطن من نسبت دادید؛ نظیر پیری، ناتوانی و بی قدرتی، مادر من هم دارد؛ با وجود این، من با همه‌ی وجودم مادرم را دوست دارم و یک تار موی سپید او را با تمام زیبایی‌های اروپا عوض نمی‌کنم. وطن من، مادر من است».

هزار و یک حکایت، با اندکی تصرف

\* \* \*

وطن ما به جای مادر ماست	مادر خویش را کُلبانیم
شکر داریم کز طفولیت	درس «حب الوطن» بهمی خوانیم
چون که حب وطن ز ایمان است	بایقین از اهل ایمانیم
کر رسد دشمنی برای وطن	جان و دل، رایگان بپوشانیم

ایرج میرزا



- ۱- کمال الملک هنگام دیدار مادر، چه می‌کرد؟
- ۲- چه شباهتی میان مادر و میهن وجود دارد؟
- ۳- چرا وطن خویش را دوست می‌داریم؟
- ۴- .....

## دانش‌های زبانی و ادبی



### نکته‌ی اوّل

به ترکیب‌های زیر توجه کنید :

دانش‌سرا ————— ← سرای دانش

بلند قامت ————— ← قامت بلند

نیک‌مرد ————— ← مرد نیک

قبلاً با **موصوف و صفت** و **مضاف و مضاف‌الیه** آشنا شدید. گاه در زبان فارسی مضاف و مضاف‌الیه، و موصوف و صفت جابه‌جا می‌شوند. این **جابه‌جایی باعث ساختن واژه‌های جدید** و گاه زیبایی در کلام می‌شود؛ مثلاً «گلاب» واژه‌ی جدیدی است که از جابه‌جایی آبِ گل ساخته شده است و «تندباد» که در اصل بادِ تند بوده است.

### نکته‌ی دوم

در سال اوّل و در درس‌های پیش با نشانه‌های نگارشی ؟ ! : ، ( ) و... آشنا شدید. در این درس، در چند بند با نشانه‌ی [ ] روبه‌رو می‌شوید. به این نشانه [ ] **قلاب** می‌گویند. وقتی در متن مطالبی بیابید که از نویسنده‌ی اصلی نباشد و ویراستار یا شخصی دیگر، آن را برای توضیح آورده باشد، از این نشانه استفاده می‌کنند.

## کار گروهی



- ۱- درباره‌ی نشانه‌های وطن‌دوستی بحث و گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی واژه‌سازی با پیشوند، پسوند و جابه‌جایی، گفت‌وگو کنید.
- ۳- کتاب یا متنی درباره‌ی حبّ وطن تهیه کنید و در کلاس بخوانید.

۱- هشت کلمه‌ی مهم از متن درس بیابید و با هر کدام، یک جمله بسازید.

۲- مفرد جمع مکسرهای زیر را بنویسید.

مطالب	آرا
نواقص	اغراض

۳- با استفاده از لغت نامه معنای کلمه‌های زیر را بیابید و با هر کدام یک جمله بنویسید.

مَلِك	مَلِك
مَلَك	مُلْك

۴- درباره‌ی وطن دوستی، یک بند بنویسید و نشانه‌های نگارشی را در آن به کار ببرید.

۵- املا : .....

– در املاي دو کلمه‌ی «اساس» و «اثاث» باید دقت کنیم؛ زیرا تلفظ یکسانی دارند اما «اساس» به معنای پایه و بنیاد است و «اثاث» به معنای لوازم خانگی.  
– رعایت تمیزی و پاکیزه نویسی، یکی از شرایط هر نوشته‌ی خوب است.



## شعر خوانی

تو ای ایزدی مرز ایران من

خدایا به خورشید کیتی فروز  
جهان را سراسر ز لفظ دی  
فزون کن به عالم شکر خنده را  
خدایا به کردان پسر بنده  
بمردم از لطفت ای بی نیاز  
سخن ما شیان جلد نقر است و ناب  
به جانند و دل در پی راستی  
پیام آور صلح و مهرند و داد  
تو ای نازنین من ای خاک پاک  
ایا کابوای عزیزان من  
جهان تا جان است آباد باش  
بر و بوم مردان آزاد باش  
سمن میکی



## حکایت

### درس پایداری

بزرگی را پرسیدند: این همه صبر و استقامت چگونه یافتی؟  
گفت: از مورچه‌ای آموختم. گفتند: چگونه؟  
گفت: روزی از بیابانی گذر می‌کردم. خسته شده بودم. در سایه‌ی درختی  
نشستم. زمین ناهموار و شیب‌دار بود. مورچه‌ای دیدم دانه‌ای بزرگ در دهان گرفته،  
به سختی بالا می‌برد. هر بار، دانه می‌لغزید و فرو می‌افتاد و مورچه آن را به زحمت  
می‌گرفت و دیگر بار به طرف بالا می‌کشید. شمردم بیش از صدبار دانه را بالا برد و  
فروافتاد. سرانجام با اندکی تغییر مسیر، دانه را به لانه رساند. از او آموختم که پشتکار و  
امید و استقامت، پشتوانه‌ی موفقیت است. این درس را در زندگی خویش به کار گرفتم  
و نتایج آن را دیدم.